



## برخی از اصول و قواعد ناظر بر وقف

احمد صادقی گلدر

### اصل «صحت در عقود و قراردادها»

در زندگی روزمره با عقود و قراردادهایی مواجه می‌شویم که عرفاً عقد و قرارداد نامیده می‌شود، ولی احتمالاتی نیز در اطراف آنها از خاطر ما خظور می‌کند. مبدا در صحت این عقد، شرطی باید باشد که نیست یا خالی از مانعی باشد که نیست، مثلاً با عقدی معلق مواجه می‌شویم و احتمال می‌دهیم که مبدا «تتجزئ» از شروط صحت عقد باشد و یا «تعلیق» مانع نفوذ آن عقد باشد؟

مبدا این قرارداد با قانونی مخالف باشد که ما از آن بی‌اطلاع هستیم؟

مبدا این قرارداد جدی و توأم با قصد و اختیار نباشد و بلکه صرفاً یک قرارداد صوری به شمار آید؟

مبدا در تحقق وقف، صیغه خاص عربی لازم باشد؟

مبدا واقف در عمل وقف قصد تقرب نکرده در صورتی که وقف باید با قصد تقرب باشد؟

مبدا وقف موقت صحیح و نافذ نباشد چه آنکه وقف باید مؤبد باشد؛ یعنی اقتضای وقف، مؤبد بودن آن است؟

مبدا... مبدا... مبدا...؟

با این گونه احتمالات و وسوس و خیالات چه باید کرد؟ با صرف احتمال باید این گونه قراردادها را کنار گذاشت و

یا راهی برای دفع این گونه احتمالات و قول به صحت آن گونه عقود و قراردادها وجود دارد؟

خردمندان به اصلی با نام «اصالة الصنحة» معتقدند که با تمرکز آن اصل در اذهان و افکار همگان، بسیاری از

احتمالات و وسوس و خیالات خود به خود دفع و یا رفع می‌شود و حکم به صحت صادر می‌شود.



مراد از اصل صحت، قبول صحت در مقابل فساد است.<sup>۱</sup>  
اعتقاد به اصل صحت، یک اصل عقلایی و همگانی است که شارع نه تنها از آن نهی نکرده، بلکه عملاً آن را تنفیذ و امضا کرده است:

از آیه شریفه ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...﴾<sup>۲</sup> و خوب وفا به تمام عقود و قراردادها به وضوح درک می‌شود و وجوب وفا به عقود متضارع بر صحت آنهاست. اگر عقد صحیح تلقی نشود وفا به مفاد آن چگونه واجب می‌شود؟  
اعتقاد به صحت عقود و قراردادها بدین طریق میسور است که بنابر صحت هر عقد و قرارداد باشد، مگر عقدی که فساد آن محرز و مسلم است.

مؤلف کتاب ارزشمند العناوین در ذیل اصل صحت پس از توضیحات کافی و وافیه چنین نتیجه می‌گیرد: «...فَكُلُّ مَا يُسَمَّى عَقْدًا، لَوْ شَكَّ فِي صِحَّتِهِ أَوْ فُسَادِهِ، لَفَقْدَ مَا يُحْتَمَلُ كَوْنَهُ شَرْطًا أَوْ لَوْجُودَ مَا يُحْتَمَلُ كَوْنَهُ مَانِعًا، يُحْكَمُ بِالصَّحَّةِ لِدُخُولِهِ تَحْتَ الْعَمُومِ...».

یعنی هر عمل حقوقی که عقد نامیده می‌شود، اگر در صحیح و فاسد بودن آن عقد، شک و تردید کنیم، بدین جهت که مبدا فاقد چیزی باشد که محتمل است آن چیز شرط صحت آن باشد یا دارای چیزی باشد که مبدا آن چیز مانع صحت آن عقد باشد، در این حالات و با وجود این احتمالات حکم به صحیح بودن آن عقد را صادر می‌کنیم؛ زیرا مشمول عموم ادله عامه است.

با اعتقاد به اصل صحت و اجرای آن در روابط اجتماعی، این‌گونه احتمالات را باید کنار بگذاریم و به آنها اعتنایی نکنیم؛ مبدا این قرارداد، مخالف با قانون است؟

مبدا این عقد که مخالفت آن با قانون محرز است، امری مخالف با قانونی از قوانین به حساب آید؟

مبدا این قرارداد صوری و غیر جدی است؟

مبدا مراد از «العقود»<sup>۳</sup> فقط عقود با نام است؟ مبدا مراد از «شروط»<sup>۴</sup> فقط شروط ضمن عقدی از عقود لازم و معین است؟

مبدا مقصود از «بینه»<sup>۵</sup> فقط شهادت شهود است، نه هر دلیل روشن و حجت قاطع؟

و... و... و...

مبدا وقف موقت مطلقاً باطل است؛ نه وقف به شمار آید و نه حبس<sup>۶</sup>. چون وقف باید مؤبد باشد و حبس بالغت وقف سازگار نیست؟

مبدا وقف مطلق یعنی وقف بر من ینقرض غالباً مانند وقف بر اولاد و اولاد اولاد بدون اینکه مصرفی برای دوران بعد از انقراض تعیین کرده باشد؟

مبدا وقف با شرط ادای دیون واقف، وقف بر نفس<sup>۷</sup> به شمار آید؟

جمله «این مال بعد از مرگ من وقف است»<sup>۸</sup> را چگونه می‌توان صحیح و نافذ دانست در صورتی که وقف باید منجز باشد و این جمله مشتمل بر تعلیق است؟

و... و... و...

احتمالات در اطراف عقود و قراردادها بویژه در عقد وقف به قدری فراوان است که اگر عموم ادله عامه و شمول اصالة الصحة نبود با حیرت شگفت‌آوری مواجه می‌شدیم، بویژه آنکه این احتمالات صرف خیال و وسوسه نیستند؛



بلکه اغلب مبنای معقولی هم دارند؛ مثلاً:

احتمالات در اطراف وقف بر نفس؛

احتمالات در شرایط صحت عمل حقوقی وقف؛

احتمالات در اطراف شرط تأبید و تنجیز.

احتمالات در اطراف شروط واقف و نحوه تقسیم منافع وقف و شروط متولی و ناظر به قدری زیاد است که تقریباً خارج از حد احصاست و تنها ملجأ فقیه و حقوقدان ادله عامه و عموم «الوقوف علیٰ حَسَبِ مَا يَقِفُهَا اهلها» و اصالة الصحة است و بس.

قانونگذاران کشور ما نیز با دقت و ظرافت تمام از فقه‌های مجتهد امامیه الهام گرفتند و مقرر کردند که قراردادهای خصوصی، نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است. (ماده ۱۰ ق.م.)

این ماده حاوی اصل «آزادی قراردادهاست و به حکومت اراده نیز دامنه گسترده‌ای می‌بخشد و آن را از حصار «عقود معین» خارج می‌کند و نفوذ شرط را نیز از این قید که ضمن عقد واقع شود، رها می‌سازد؛ زیرا شرط نیز قراردادی است که می‌تواند جدای از عقد، الزام‌آور باشد. پس کافی است که شرط، مربوط به قرارداد باشد تا متمم آن به شمار آید، هر چند که بعد از عقد امضا شود (قانون مدنی در نظم حقوق کنونی).

مقصود از واژه «قانون» در متن ماده ۱۰ قانون امری است نه تکمیلی، که مربوط به نظم عمومی است و مراد از «صریح قانون» این است که مخالفت قرارداد با مفهوم غیر صریح قانون، قرارداد را باطل نمی‌کند و کنایه از اینکه در منع قانونگذار شک و تردیدی نباشد. البته شرط، علاوه بر قانون، امری مخالف نظم عمومی و اخلاق حسنه هم نباید باشد.

در ماده ۱۱۱۹ ق.م نیز با در نظر گرفتن مبحث نکاح، مقرر شده: طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند؛ مثل اینکه شرط شود...، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد.

با استفاده از ملاک ماده ۱۱۱۹ مذکور در سایر عقود و قراردادها نیز طرفین عقد می‌توانند هر شرطی را ضمن العقد یا ضمن عقد لازم دیگر و یا در قالب یک قرارداد خصوصی لازم الإبقاء کنند.

برای تجزیه و تحلیل این مبحث و تأثیر تصویب ماده ۱۰ قانون مدنی لازم می‌دانم به علت اهمیت مطلب توضیح بیشتری ارائه دهم:

شرط، هم به معنای مصدری (شرط کردن) و هم به معنای اسمی به کار می‌رود و به مطلق عهد و به مطلق الزام و التزام گفته می‌شود؛ خواه به صورت تبعی (در ضمن عقد دیگر) و یا مستقل باشد.

از آنجایی که واژه «شرط» اغلب در عقد تبعی استعمال شده لذا اطلاق آن به عقد و توافق مستقل که الزام و التزام نتیجه دهد قدری نامأنوس است و گرنه به «تعهد ابتدایی و مستقل» شرط گفتن، نه در لغت و نه در اصطلاح هیچ مانعی ندارد.

البته برخی از حقوق و تعهدات، به طور طبیعی در ضمن عقد می‌آید؛ در این گونه موارد چاره‌ای جز استفاده از قالب «شرط ضمن العقد» نیست؛ مانند خیار شرط، شرط صفت و امثال اینها.

گاهی هم طرفین توافق و پیمان، تمایل دارند که التزام به صورت مستقل نباشد، بلکه می‌خواهند پیمانی را به



شرط تحقق یافتن عقد دیگر ببندند؛ مانند اینکه عقد ازدواج منعقد و در ضمن آن شرط می‌کنند که زوج وکیل زوجه باشد در بیع یک پلاک معین از املاک او و در نظر دارند که بعد از انحلال عقد نکاح وکالت هم از بین برود. در چنین حالتی چاره‌ای جز استفاده از قالب شرط ضمن العقد نیست.

با توجه به نکات مذکور در تعریف شرط گفته شده که توافقی است برحسب طبیعت خاص خود یا مفاد تراضی دو طرف، از توابع عقد دیگری قرار گرفته است؛ مانند شرط صفت یا خیار شرط که همیشه از لوازم عقد اصلی است و وکالت که ممکن است به اراده دو طرف، تابع عقد بیع یا نکاح شود (اعمال حقوقی، شماره ۲۹۳).

به همین جهت شرط ضمن عقد هنوز هم بعد از شکستن دیوار بلند حصر و حظر یکی از مفیدترین وسایل احترام به حاکمیت اراده است؛ زیرا علاوه بر اینکه به اشخاص اجازه می‌دهد تا با افزودن قیود و شروط تازه، عقد را به چهره دلخواه درآورند و برخلاف قوانین تکمیلی و تفسیری تراضی کنند، در پاره‌ای موارد که مایل به پذیرفتن التزام مستقلی نیستند و می‌خواهند قراردادی را به شرط تحقق یافتن عقد دیگر اجرا کنند، می‌توانند آن قرارداد را ضمن عقد اصلی شرط کنند.

شرط ضمن عقد گاهی با محتوای عقد ارتباط دارد؛ مانند شرط تسلیم بیع در مکان خاص یا شرط بیمه کردن بیع و گاهی ارتباطی با محتوای عقد ندارد؛ مانند توافق با بیع و مشتری، مثلاً خریدار یا فروشنده یک دست کت و شلوار برای طرف دیگر بدوزد.

و همین شرط ضمن عقد است که به شرط صفت، شرط نتیجه و شرط فعل تقسیم می‌شود؛ خواه شرط فعل مادی و یا شرط ترک فعل مادی و یا شرط فعل حقوقی و یا شرط ترک فعل حقوقی باشد و وصیت به وقف از اقسام شرط فعل حقوقی است. باز همین شرط ضمن عقد به شروط صحیح و شروط فاسد تقسیم شده است؛ شروط فاسد، شرط‌های غیر مشروع، غیر مفید و غیر مقدور هستند که فقط شرط فاسد است و به عقد ضرری نمی‌رساند. برخی از شروط فاسد، مفسد عقد هم هستند؛ مانند شرط خلاف مقتضای ذات عقد اصلی و شرط مجهولی که موجب حل به دو عوض می‌شود (ماده ۲۳۳ ق.م) و اگر جهت معامله به صورت شرط در معامله قید شود و غیر مشروع باشد، چنین شرطی عقد را نیز باطل می‌کند در این‌گونه شروط، فاسد و مفسد، شرط موقعیتی دارد که به ارکان اساسی عقد خلل می‌رساند.

نظر به اینکه شرط از نظر حقوقی نوعی عقد است؛ اگر چه عقد تبعی است، باید تمام شرایط اساسی صحت معاملات را دارا باشد و لذا، تعهدات ناشی از شرط نیز تابع قواعد عمومی سایر التزامات است و تبعی بودن آن، هیچ تغییری در ساختمان تعهد نمی‌دهد. (مدرك مذکور، شماره ۳۰۲)

غیر از دو موردی که ذکر شد (دو مورد استفاده از قالب شرط ضمن عقد) در سایر موارد اشخاص می‌توانند توافق و پیمان خود را مستقلاً منعقد کنند بدون اینکه در ضمن عقدی مندرج شود و یا با عقدی ارتباط داشته باشد؛ مانند اینکه زن و شوهر بعد از سال‌ها به دفتر اسناد رسمی مراجعه کنند و در قالب تعهد یا توافق سندی تنظیم کنند و هر یک التزامات و تعهداتی را به عهده بگیرند.

این‌گونه پیمان‌ها و توافقات را که از مصادیق قراردادهای خصوصی هستند، شروط ابتدایی هم نامیده‌اند و لذا علاوه بر ادله عامه مانند اوفوا بالعقود، دلایل شروط هم به جواز و نفوذ و الزام آور بودن آنها، دلالت می‌کند. چه آنکه از یک طرف عقد هم به معنای عهد و از طرف دیگر شرط هم به معنای التزام و تعهد است و در مفهوم شرط، عقد تبعی بودن منظور نشده و بلکه به معنای مطلق التزام و تعهد است.

پس هم با ادله‌ای مانند المؤمنون عند شروطهم یعنی مؤمنین عموماً پایبند شروط و تعهدات خود هستند می‌توان به



الزام آور بودن توافقات ابتدایی استدلال کرد و هم بادلله‌ای نظیر اوفوا بالعقود ادله نفوذ و لزوم شروط ابتدایی به تعبیر دیگر قراردادهای آزاد، تنها دلایل نفوذ شروط نیست؛ بلکه علاوه بر آنها، هر الزام و التزامی از مصادیق عقود است و عقود، آنها را هم در بر می‌گیرد و عموم اوفوا بالعقود، قراردادهای آزاد (شروط ابتدایی) را هم در بر می‌گیرد؛ زیرا جمع مُحَلِّی به الف و لام یعنی العقود، افاده عموم می‌کند و به عقود شناخته شده در زمان شارع یعنی عقود با نام، عقود متداول و متعارف در زمان شارع، محدود نمی‌شود؛ بلکه هر عهد موثق عقلایی را در بر می‌گیرد؛ زیرا عقد فقط به معنای عهد موثق است. (قواعد فقه، بخش مدنی ۲، صفحه ۵۰)

الزام آور بودن این‌گونه پیمان‌ها و توافقات از برکات و ثمرات تصویب ماده ۱۰ قانون مدنی است و به کار بردن اصطلاح «ضمن عقد خارج لازم» در تمام پیمان‌ها و در تمام توافقات، جز جهل به پیشرفت فقه و حقوق منشأیی ندارد. پس از سیر در فضای سبز و خرم و پرطراوت شروط، به مطلب «شروط واقفین» می‌رسیم.

هر واقفی بعد از توجه به مقتضای ذات تحبیس اصل و تسبیل منفعت و پس از توجه به قوانین آمره، نظم عمومی و اخلاق حسنه، حُر و آزاد است که هر شرطی را که صلاح و مقتضی می‌داند در وقف خود منظور کند؛ حتی شرطی مانند شرط «اخراج من یرید من الموقوف علیهم» و شرط «ادخال من یرید فیهم» لعموم اوفوا بالعقود و لعموم الوقوف علی حَسَب مایقفها اهلبا (عروة الوثقی، مبحث وقف)

در تبیین مراد واقف لازم است عقد وقف را توأم با شرط در نظر گرفت و سعی کرد تا آنجا که ممکن است عمل واقف به طور کلی باطل و بلا اثر نباشد.

مرحوم سید محمد کاظم یزدی (ره) از فقهای مجتهدی است که سعی می‌کند عمل حقوقی واقف را عقد بداند و شرط را حتی الامکان صحیح و نافذ به حساب آورد:

اگر با وقف مصطلح تطبیق نمی‌کند، به عنوان یک عمل عقلایی، صحیح و لازم و نافذ است.

اگر از شرط واقف، بوی وقف بر نفس استشمام می‌شود، چرا «استثنای» نباشد؟

اگر وقف مؤبد و یا مطلق نیست، چرا حبس نباشد؟

اگر شرطی فاسد است، چرا عقد صحیح نباشد؟

شرط مخالف با مقتضای اطلاق عقد وقف غیر از شرط مخالف با مقتضای ذات عقد وقف است. شروط مخالف با مقتضای اطلاق عقد نه فاسد است و نه مُفسد و لذا نباید هر شرط مخالف با عقد وقف را به طور کلی فاسد و مفسد به حساب آورد.

چرا باید شمول ادله عامه و اصل صحت در عقود و شروط را در عمل فراموش کرد؟

مسأله شروط واقفین به علت تنوع و کثرت از چنان اهمیتی برخوردار است که گفته شده: «شروط الواقف

کُنُصُوص الشَّارِع»؛ یعنی شروط واقف نظیر نصوص شارع است.<sup>۱۱</sup>

بدیهی است شروط واقف نباید مخالف قانون یا نظم عمومی و اخلاق حسنه و مقتضای ذات عقد باشد در غیر این حالات لازم است از جهت عموم و خصوص، اطلاق و تقیید و چگونگی تقسیم عواید، اراده واقف و امثال<sup>۱۲</sup> او، به مورد اجرا گذاشته شود. اگر مقصود واقف معلوم باشد به مورد اجرا گذاشته می‌شود وگرنه از لغت، عرف، قرائن، انصراف و عدم انصراف کمک گرفته می‌شود، درست مانند روشی که در استنباط مراد شارع از کتاب و سنت<sup>۱۳</sup> معمول است.

البته عرف خاص مقدم بر عرف عام و عرف عام مقدم بر لغت است و قرائن منضم به کلام اگر مفید قطع و یا ظهور باشد، بر همه آنها مقدم است.

پس شروط واقف در تفسیر و تبیین و فهم و دلالت مانند نصوص شارع است و در وجوب اتباع هم، جز در موارد استثنا شده باید از آن تبعیت شود.

البته از دیدگاه مکتب حصر و حظر نمی‌توان اصل «شروط واقف...» را پذیرفت؛ زیرا شرطی که شرعاً مجاز شناخته نشده، فاقد هر گونه اثر حقوقی است به هر مقدار و به هر تعداد که باشد. کُلُّ شرطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فهو باطل و إن كان مائة شرطٍ. شروط مجاز و مشروع را باید با استقرا و تفحص، به دست آوریم و غیر آنها را کنار بگذاریم. باشکستن دیوار حصر و حظر، درست برعکس آن عمل می‌شود؛ یعنی هر شرط را باید نافذ و الزام آور شناخت و قبول کرد؛ مگر شرط‌هایی که فاسد و یا مفسد بودن آنها محرز و مسلم شده باشد.

با اعتقاد به عدم حصر و حظر احصا شرط‌های مشروع لازم نیست<sup>۱۵</sup>، بلکه باید شرط‌های غیر مشروع احصا شود و با در نظر گرفتن همین نکته ذکر شروط مشروع و مجاز در متون مواد قانونی فقط به منظور «رفع توهم حظر» است؛ یعنی قانونگذار خواسته که اذهان را روشن کند تا کسی فکر نکند فلان شرط نامشروع است و گرنه جواز شرط از اصل به دست می‌آید؛ مانند آنکه در این مواد ذکر شده است:

۱. شرط نصب متولی به وسیله متولی منصوص (ماده ۷۵ ق.م.)؛
۲. شرط ترتیب خاص برای اداره کردن موقوفه (ماده ۸۲ ق.م.)؛
۳. شرط مأذون بودن متولی در تفویض تولیت (ماده ۸۳ ق.م.)؛
۴. شرط اقدام به مباشرت یعنی شخصاً (ماده ۸۳ ق.م.)؛
۵. شرط دادن سهمی به متولی از عواید وقف به عنوان حق تولیت (ماده ۸۴ ق.م.)؛
۶. شرط اذن واقف در تصرف موقوف‌علیه در حصه خود (ماده ۸۵ ق.م.)؛
۷. شرط ترتیب خاص... (ماده ۸۶ ق.م.)؛
۸. شرط نحوه تقسیم عواید، از تساوی یا تفاضل، و ترتیب یا تشریک، و... (ماده ۸۷ ق.م.)؛
۹. شرط اختیار داشتن متولی و یا شخص ثالث در تقسیم عواید (ماده ۸۷ ق.م.).

مالک اختیار دارد که مالی از اموال خود را وقف کند یعنی اصل مال را حبس و منافع آن را تسبیل کند و هر شرطی را که صلاح و مقتضی بدانند در آن درج کند به نحو شرط یا وصف و یا قید و یا غیر اینها و در تجزیه و تحلیل شروط واقفین باید دقت کافی اعمال شود؛ مثلاً مالکی خانه خود را بر اولاد فقیر خود وقف می‌کند و اولاد او چند سال بعد متمکن و ثروتمند می‌شود.

وصف فقیر، فقرا و عادل، عدول شرطی است در موقوف‌علیهم که اگر به نحو «قید» اخذ شده باشد که اولاد باید فقیر و یا عادل باشند، در صورت متمکن شدن آنان، عواید وقف به آنان داده نخواهد شد<sup>۱۶</sup> ولی اگر به نحو «داعی و انگیزه» باشد، ثروتمند شدن اولاد واقف، خللی به وقف وارد نمی‌کند؛ یعنی بین تقیید و داعی در وصفی که واقف می‌آورد باید فرق گذاشت (عروة الوثقی، ص ۱۹۱، مسأله ۹).

اگر واقفی، مالی را وقف کند و ادای دیون و یا تأمین مخارج زندگی واقف را شرط کند. باید روشن شود که مرادش از شرط مذکور چیست؟ اگر منظورش وقف بر فقرا و ادای دیون (معاً) باشد، عقد وقف فقط نسبت به ادای دیون باطل خواهد بود و اگر منظورش وقف بر فقرا باشد (فقط) با این شرط که موقوف‌علیهم دیون او را ادا کند، وقف و شرط هر دو صحیح خواهد بود. درست مانند اینکه گفته شود: این مال را وقف کردم بر کسی که دیون مرا پرداخت کند یا مخارج زندگی مرا تأمین کند و در واقع تکلیفی بر عهده موقوف‌علیهم گذاشته است، نه اینکه مقداری از عواید وقف به واقف

برسد و اگر مقصودش استثناء مقدار دیون خود از عواید وقف باشد که غیر آن مقدار به موقوف علیهم تعلق گیرد باز هم اشکالی در وقف و شرط (به معنای استثناء) نخواهد بود.

این حالات و فروض را از مصادیق «وقف بر نفس» نمی‌توان شمرد؛ چه آنکه قدر متیقن از عنوان وقف بر نفس این است که مالی را مستقیماً و مستقلاً بر خودش وقف کند.

فقیه سعی می‌کند که تکالیف را تا آنجا که می‌تواند به نفع مردم تفسیر و به قدر متیقن اکتفا کند مانند تفسیر تکلیف «وقف بر نفس» که ایجاد کلفت و مشقت می‌کند و سعی می‌کند شروط و قیود مندرج در عقد را تا آنجا که ممکن است به نحوی تفسیر کند که موجب بطلان شرط و یا بطلان شرط و عقد نشود؛ مثلاً: مالکی مالی را وقف می‌کند با این شرط که نفقه زوجه متصله او را تأمین کنند. چنین شرطی، فقط به نفع آن زن است و تکلیفی از زوج ساقط نمی‌کند تا شبهه وقف بر نفس باشد. و اگر شرط کرده باشد که به مقدار نفقه زوجه دائمی‌اش به او بدهند، البته نه به عنوان نفقه، باز هم اشکال ندارد؛ چه آنکه نفقه زوجه دائمی با شرط مذکور از ذمه زوج ساقط نمی‌شود و پولی هم که به آن زن داده می‌شود عنوان نفقه ندارد و همچنین شرط تعلیف مرکوبش.

اگر واقف شرط کرده باشد که شب‌های جمعه بر سر قبر او قرآن بخوانند، بلا اشکال است؛ زیرا شرط نکرده که قرآن بخوانند و ثواب قرائت قرآن را بر او اهدا کنند.

و اگر واقف، تولیت را برای خود مقرر کند و حق التولیه‌ای در نظر بگیرد باز هم وقف بر نفس<sup>۱۷</sup> نخواهد بود؛ چه آنکه حق التولیه مزدکار است و نه انتفاع رایگان از عواید موقوفه.

#### پس نوشتن‌ها

۱. صحت معنای دیگری هم دارد: حلیت، روا بودن و مشروع بودن. در مقابل حرمت و ناروایی و خلاف شرع بودن. صحت به این معنی در این نوشته مورد بحث ما نمی‌باشد.
۲. در آیه ﴿أوفوا بالعقود...﴾.
۳. در حدیث ﴿المؤمنون عند شروطهم﴾.
۴. بی‌توجهی در لغت به معنای دلیل روشن است و با هیچ دلیل معتبری ثابت نشده است که در شرع در معنایی غیر از معنای لغوی استعمال شود.
۵. وقف در وقف موقت، قریب به این است که مراد واقف از وقف در آن جمله، حبس است و اعتقاد قایل آن جمله بر اینکه مراد از آن حقیقت وقف است خللی به آنچه گفته شد نمی‌رساند. چه آنکه تفسیر عمل حقوقی در صلاحیت قانونگذار و قاضی است، نه اداکننده آن عمل. حبس از وقف با «تأیید» جدا می‌شود؛ یعنی اگر حبسی مؤید باشد موجب زوال مالکیت مالک از مال محبوس می‌شود و اگر مؤید نباشد، یعنی موقت باشد مالکیت مالک زایل نمی‌شود. پس وقف موقت را باید بر حبس حمل کرد حتماً لفعله علی الصخه. (عروة الوثقی، مبحث وقف، مبحث تأیید، ص ۱۹۲ و ۱۹۳)
۶. وقف نباید موقت باشد، پس ممکن است مؤید و یا مطلق باشد.
۷. چرا شرط مذکور بر ادای دیون واقف از اموال موقوف علیهم، نه عواید وقف، حمل نشود؟ حتماً لفعله علی الصخه.
۸. جمله «هذا وقف بعد مماتی» چرا به وصیت بر وقف حمل نشود؟ حتماً لفعله علی الصخه.
۷. تأسیس اصل، در مسائل نظری، فوائد فراوان دارد مانند اینکه آوردن بی‌توجهی به عهده کیست؟ و عدم ضرورت احصاء هم از آن فواید است. بعد از قبول اصل حلیت، احصاء حلال‌ها ضرورت ندارد و بعد از اعتقاد به اصل طهارت احصاء چیزهای پاک

لازم نخواهد بود.

۸. و به علت تخلف قید، وقف باطل و واقف حق خواهد داشت که از آن رجوع کند.
۹. میرزای قمی گفته است: *إنه يُعد من الوقف على نفسه عرفاً (عروة الوثقی، فصل اول، مسأله ۱۸).*
۱۰. در جزء اول کتاب تحریر المجله صفحه ۷۷ مطلب مذکور را آورده و اضافه کرده که قاعده «شرط واقف مانند نصّ شارع است از قاعده «الوقف علی حسب ما یقفها اهلها» گرفته شده است. در فصل پنجم مبحث وقف، عروة الوثقی، صفحه ۲۱۴ به بعد نیز می توان آن را دید.
۱۱. مانند موصی، مقرّر، حالف، ناذر و امثال اینها.
۱۲. مراد از سنت، احادیث و روایات حاکی از سنت است.
۱۳. تأسیس اصل در مسائل نظری فواید فراوان دارد؛ مانند اینکه آوردن بیته به عهده کیست؟ و عدم ضرورت احصا هم از آن فواید است. بعد از قبول اصل حلیت، احصای حلالها ضرورت ندارد و بعد از اعتقاد به اصل طهارت احصای چیزهای پاک لازم نخواهد بود.
۱۴. و به علت تخلف قید، وقف باطل و واقف حق خواهد داشت که از آن رجوع کند.
۱۵. میرزای قمی گفته است: *إنه يُعد من الوقف على نفسه عرفاً (عروة الوثقی، فصل اول، مسأله ۱۸).*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی